

اسلام ضامن نظم، امنیت، وحدت و صلح جهانی

و اسلام بجز خدمت خلق نیست

به وجدان و کار است فقط ذکر نیست

ان الله یامر بالعدل والاحسان

بنام خداوند وجدان و عقل - که فرمان دهد مردمان را به عدل

مدیران چو بر عدل باشند و مهر - جهان می شود چون بهشت پر ز مهر

دین برای احقاق حق مردم - غیر حق دین نیست کفر است نا مردمه

مدیران بی دین ناشایسته اند - مبدا به آنان رأی مردم دهند

Iran.somee.com

عقل :

عقل فردی گاه چیره گه نگون - عقل جمعی ایمن از ریب المنون

عقل فردی، لیبرالیستی، امپریالیستی، یکجانبه نگر، غیر اخلاقی و غیر انسانی است. اما عقل جمعی،

سوسیالیستی، عادلانه، همه جانبه نگر و توحیدی (خدایی) است.

ایمان:

ایمان نیز مانند علم یک امر شناختی، ذهنی و عقلی (فلسفی) است. یعنی انسان اگر ذهنش با چیزی یا فکر و

باوری یکی بشود به آن چیز یا باور ایمان آورده است. من به خدا ایمان دارم یعنی من با خدایم یکی هستم.

تقریباً هیچکس نیست که با باورهای خود یکی نباشد. یعنی هر کسی به خودش و به نفس خودش ایمان دارد و با

نفس خودش یکی است. ایمان و منیت یک معنا دارند. پس می توان گفت که هرکس برای خودش هم ایمان و هم

منیت دارد. که اگر این منیت ها با هم در تضاد باشند، جهنمی در جهان برپا خواهد شد که شده است. اگر

بخواهیم جهنم این دنیا را به بهشت تبدیل کنیم باید همه دست از منیت (خودپرستی) بردارند و به قوانین عادلانه

و منصفانه و یکپارچه انسانی جهان (توحید و خداپرستی) ایمان بیاورند. وقتی کسی می گوید من به «خدا»

ایمان دارم نباید به این معنا باشد که من هم به «خدا» ایمان دارم و هم به «خودم» که این «شرک» است.

اغلب مواقع جمله «من به خودم اطمینان دارم» یعنی «من به غیرخودم و از جمله به خدا اطمینان ندارم».

خلاصه، ایمان فی نفسه ارزش ندارد. ایمان و اطمینان به چه موضوعی و چه فکر و اندیشه ای مهم است و می

تواند ارزشمند باشد اگر آن فکر و اندیشه مثبت و متعالی باشد. متأسفانه افراطی ها هم دارای ایمان و اطمینانند،

منتها ایمان به افکار و اندیشه های بد و شیطانی.

خلق را افراطشان بر باد داد - ای دوصد نفرین بر این افراط باد

دین:

یعنی وجدان، یعنی زندگی کردن با عقل خدا و عقل خدا یعنی اینکه انسان در مسیر «عدالت و مهربانی»

حرکت کند (ان الله یامر بالعدل والاحسان). اما سکولاریسم یعنی زندگی کردن با عقل انسان (مستقل از خدا). و

مغز و هدف دین احقاق «حقوق» انسان است و منصفانه و عادلانه زیستن. اگر مملکت ما بخواهد با دین و با

وجدان درست شود فقط با افزایش آگاهی حقوقی مردم و سلامت دستگاه قضائی کشور ممکن خواهد بود و

لاغیر. و کشورسازی دینی باید از مراکز دینی و از مساجد شروع شود.

هدف دین:

سالم سازی روح انسان و تقویت وجدان در اوست برای فهمیدن حقوق انسان و احقاق حقوق. بطوریکه انسانها

یکدیگر را دوست بدارند و از اعضای خانواده خود بدانند. به یکدیگر کمک کنند تا جامعه ای سالم و شاداب، و

متحد و عاری از هرگونه ظلم و فساد داشته باشیم. و نکته آخر اینکه دین شناخت حق از ناحق، عمل به حق و

دوری از ناحق است. بنابراین در دبستان و دبیرستان بجای آنکه به کودکان و جوانان مان دین بیاموزیم باید حق

و ناحق (علم حقوق) بیاموزیم و بدانیم که :

دین برای احقاق حق مردم است - غیرحق دین نیست کفر است نامردم است
مرد را وجدان اگر باشد خوش است - مرد بی وجدان علاجش آتش است
تقوا :

دقت، مراقبه و کنترل دائمی در رفتار شخصی برای انجام کار بدون خطا با بهره وری بیشتر
صبر :

مقاومت، تحمل و تاب آوری. صبر همیشه به معنای صبر زمانی نیست. گاهی به معنای تحمل مصائب و مشکلات و سختی های انجام یک کار است. صبر زمانی، صبری است که کشاورز باید بعد از کاشتن بذر و آبیاری مزرعه مدتی صبر کند تا بذرهای کاشته شده جوانه بزند و به میوه برسد.

صد هزاران کیمیا حق آفرید - کیمیایی همچون صبر آدم ندید

توحید: یکپارچگی در مدیریت جهان و صالح سازی و عادل سازی آن

انسان: یک اراده با دو توانمندی

هر انسانی یک اراده مستقلی است با دو توانمندی ذهنی و جسمی. این مثلث اراده، ذهن و جسم وقتی متولد می شود در برخورد با مثلث های انسانی دیگر و کل جهان وارد تعاملات اجتماعی و متقابل می شود و بسته به اینکه این تعاملات را چگونه مدیریت کند می تواند رشد کند و به موفقیت های شگرف و خارق العاده ای برسد. انسانها بتدریج در دوران طفولیت و در اثر تجربه و آموزش به دو گرایش متضاد متمایل شده و ایمان می آورند. یکی به درستکاری و صداقت و دیگری به زرنگی (حیله گری و فریب) علاقمند می شود و ایمان می آورد و موفقیت خود را در آن روش و مدیریت می بیند. مردم اکثراً زندگی را اشتباه می فهمند و اشتباه ایمان می آورند. مثلاً اغلب فکر می کنند که عدل و مهر که خداوند در قرآن فرموده (ان الله یامر بالعدل والاحسان) گرفتاری است. نمی دانند که دادنی است و آسان هم نیست. بیشتر مساجدی که من رفت و آمد دارم روحانیون و ائمه جماعت مساجد اینها را به مردم آموزش نمی دهند.

وجدان :

هر انسانی دارای یک وجدان است که باید فعال نگه داشته شود. هر جامعه ای نیز یک وجدان دارد و پیامبران و صالحان آن جامعه هستند. وظیفه و مسئولیت پیامبران و صالحان فعال نگاهداشتن و احیای وجدان انسان هاست.

اسلام :

به معنای حقیقت زندگی و شیوه درست زندگی از دیدگاه پیامبران است. اسلام، دست برداشتن از منیت (خودپرستی و لیبرالیسم) و روی آوردن به نوعدوستی (خداپرستی و سوسیالیسم) است. اصل و مغز اسلام عدالت و مهربانی (مهر و داد) در روابط و مناسبات انسان هاست. ان الله یامر بالعدل والاحسان. و اگر بخواهیم موضع و جایگاه مردم جهان را نسبت به اسلام بسنجیم و ارزیابی کنیم. مردم جهان دو دسته اند یا موافق اسلام هستند که مسلمان نامیده می شوند یا مخالف اسلام که کافرند. مسلمانان خود سه دسته اند. مسلمانانی که فقط اسلام را فکر می کنند و مسلمانانی که اسلام را می خوانند و یا بیان می کنند. و دسته سوم مسلمانانی که اسلام را اقدام و زندگی می کنند که «صالح» نامیده می شوند و این دسته بسیار کم اند.

غیر اسلام هیچ فرهنگی دگر - در نگیرد با خدا ای حیلہ گر

علم و معرفت:

علم = دانش و معرفت = دانایی و توانایی تبدیل و تغییر اشیاء به یکدیگر و حتی انسانهای بد به انسانهای خوب. مثلاً شما دانش دارید و می دانید که نان و پول چیست و هرکدام به چه درد میخورند. این علم یا دانش است. اما در زمانی که شما پول دارید و گرسنه اید و به نان احتیاج دارید باید بتوانید پول تان را به نان و یا نان تان را به پول تبدیل کنید. این معرفت و توانایی در مدیریت است. معرفت یعنی توانایی مدیریتی و شجاعت و همت تبدیل اشیاء به یکدیگر و انسانهای بد به انسانهای خوب. حکیم فردوسی می گوید : توانا بود هر که دانا بود - ز دانش دل پیر برنا بود.

ترامپ چرا و چگونه جنایتکار شد ؟

همه بچه ها با وجدان به دنیا نمی آیند. ترامپ هم از این قاعده مستثنی نیست. این آموزه های پیامبران و دین است که باعث می شود وجدان در انسانها ایجاد و یا تقویت شود. اگر کودکی اساساً بی وجدان به دنیا بیاید آموزه های اخلاقی و دین هم در او اثری نخواهد داشت و همچنان بی وجدان و بی اخلاق باقی خواهد ماند. به قول سعدی :

«تربیت ناهل را چون گردکان بر گنبد است».

اما از آنجا که فرهنگ غرب بی توجهی به دین و آموزه های پیامبران (سکولار) است و قرن هاست که غربیان از دین فاصله گرفته و با آموزه های اخلاقی پیامبران کاملاً بیگانه شده اند، لذا وجدان در آنها بوجود نمی آید و یا تقویت نمی گردد و اگر اندک وجدان خدادادی هم در آنان باشد کم کم از بین می رود و درست به همین دلیل است که ترامپ کاملاً از وجدان تهی شده و فاقد هرگونه وجدان و اخلاق انسانی است. هرکس دیگری هم از غربیان که جای ترامپ باشد چون با آموزه های پیامبران و اخلاق و وجدان بیگانه و نا آشناست ، جنایتکار خواهد شد.

عبادت (دینداری) بجز خدمت خلق نیست - به وجدان و کار است فقط ذکر نیست
دین برای احقاق حق مردم - غیر حق دین نیست ، کفر است ، نامردمه

ده فرمان موسی ع و دو فرمان محمد ص

«ده فرمان» حضرت موسی علیه السلام مجموعه ای از اصول اخلاقی و دینی است که طبق سنت های ابراهیمی (یهودیت و مسیحیت) توسط خداوند در کوه سینا به حضرت موسی (ع) وحی شد. این احکام در دو بخش از کتاب مقدس (تورات) آمده اند: سفر خروج (باب ۲۰) و سفر تثنیه (باب ۵). اگرچه عبارات ممکن است در جزئیات کمی متفاوت باشند، اما محتوای کلی آنها به شرح زیر است:

۱. توحید: «من هستم خداوند خدای تو... نباید تو را خدایان دیگر غیر از من باشد.» (پرستش خدای یگانه)
۲. پرهیز از بت پرستی: «مجسمه یا هیچ تمثالی از آنچه در آسمان بالاست... برای خود مساز و آنها را پرستش مکن.»

۳. احترام به نام خدا: «نام خداوند، خدای خود را به باطل مبر.» پرهیز کن از سوگند دروغ و بی احترامی به نام خداوند

۴. حفظ روز سَبْت (شنبه): «روز سَبْت را یاد کن تا آن را تقدیس نمایی.» (مشابه جمعه مسلمانان)

۵. احترام به والدین: «پدر و مادر خود را احترام نما.»

۶. نهی از قتل: «قتل مکن.»

۷. نهی از زنا: «زنا مکن.»

۸. نهی از دزدی: «دزدی مکن.»

۹. نهی از شهادت دروغ: «بر همسایه خود شهادت دروغ مده.»

۱۰. نهی از طمع: «به خانه همسایه خود طمع موز... و به هیچ چیزی که از آن همسایه تو باشد، طمع مکن.»

نکته مهم اینکه احکام مشابهی در آیات مختلف قرآن کریم ذکر شده است که به عنوان «وصایای الهی» شناخته می شوند. اگرچه قرآن مستقیماً عنوان «ده فرمان» را به کار نمی برد، اما محتوای این فرامین (توحید، احسان به والدین، عدم قتل فرزندان، دوری از فحشا، عدالت در قضاوت و ...) همه همسو با اصول اخلاقی و شریعت هایی است که برای امت های پیشین بیان شده است.

ارزش انسان

ارزش انسان به وجدان او و به کارهای خیری است که برای خانواده و برای ملت خودش و کل بشریت انجام می دهد.

مرد را وجدان اگر باشد خوش است - مرد بی وجدان علاجش آتش است
جمله نا مرادیت از طلب مراد توست - طالب مهر و داد باش تا که مراد آیدت
جمله ناامیدی ات از طلب زیاد توست - طالب مهر و داد باش تا که امید آیدت
خلق را افراطشان بر باد داد - ای دوصد نفرین بر این افراط باد
اندازه (انصاف) نگهدار که اندازه (انصاف) نکوست - هم لایق دشمن است هم لایق دوست
عبادت بجز خدمت خلق نیست - به وجدان و کار است فقط ذکر نیست

حد و اندازه های جهان

در زندگی چیزهای بزرگ و کوچکی وجود دارد چیزهای بزرگ از چیزهای کوچک تشکیل می شود و بوجود می آید. در دنیای نزدیک ما چیزهایی وجود دارد که کیلومتری است. چیزهایی هستند که متری و میلیمتری و نانویی است. ذهن ما با کوچکتر از نانو کار می کند. فکر های ما از الکترونیک و کوچکتر از الکترونیک یعنی نور تشکیل شده. مثلاً سرطان یکدفعه ایجاد نمی شود. ذره ذره و نور نور در بافت ها و سلول های بدن ایجاد می شوند که باید برای جلوگیری از آن نور نور و شعاع به شعاع مراقبت و کنترل شود. جامعه هم مثل بدن ممکن است سرطان بگیرد. باید با اخلاق نیکو و سیاست عادلانه مراقبت و کنترل کرد تا دچار درد بی درمان و لاعلاج (سرطان) نشود. در اندیشه ها و ذهنیت ها و حوزه شناختی ما نیز چنین است. ذره ذره جمع گردد و انگهی دریا شود. در دین و دعا هم چنین است. ما نباید از خداوند چیزی را بخواهیم که غیرممکن و نشدنی است. از خدا نخواهیم هر کار نشدنی را انجام دهد. این دعا نیست این توهم است. خدا توهم را دوست ندارد. توهم همان شیطان است.

بس دعا ها کان زیان است و هلاک - از کرم می نشنود یزدان پاک
جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه - چون ندیدند حقیقت ره به توهم بزدند
شهر را شهرمند اگر باشد خوش است - شهر بی شهرمند علاجش آتش است
شهرمند : انسان فرهیخته، متمدن و اخلاقمند

جنگ فرهنگی، جنگ تن به تن

جنگ نظامی یک امر فیزیکی است که معمولاً بین دو کشور اتفاق می افتد، مثل جنگ ایران و آمریکا. که می شود برای مقابله با آن متحد شد و قدرتمندانه ایستاد. کما اینکه ایستادیم و الحمدلله پیروز هم شدیم. اما جنگ فرهنگی یک امر شناختی و غیرفیزیکی (متافیزیکی) است که تن به تن اتفاق می افتد. غیرسازمانی و غیر کشوری است. ما در مقابل جنگ فیزیکی آمریکا بصورت متحد و سازمانی ایستادیم و پیروز شدیم. اما در جنگ شناختی تن به تن نتوانستیم در مقابل تهاجم غرب با هم متحد شویم. بعضی های مان خیلی زود تسلیم دشمن شدند. و متأسفانه شکست خوردیم.
لذا ما نمی توانیم در این فقره از جنگ پیروز باشیم مگر اینکه دختران و بانوان ما همه در مقابل فرهنگ غرب تک به تک ایستادگی کنند. لذا ضعف فرهنگی که یک ضعف شناختی و غیرفیزیکی است را نمی توان با جنگ فیزیکی جلو آن را گرفت.

شیطان از انسان چه می خواهد ؟

شیطان از انسان همان را می خواهد که آمریکا از ایران می خواهد. اگر یکبار دیگر مرور کنیم که آمریکا واقعاً از ما ایرانیان چه می خواهد که بیش از ۷۰ سال است با ما وارد جنگ شده و ول کن هم نیست. آمریکا (سردمداران) یک هویت، آرمان و هدفی را برای خود را تعریف کرده اند که نه تنها خود را با ما برابر نمی دانند بلکه با هیچ کشور دیگری هم برابر نمی دانند. آنها هویت و آرمان خود اینطور تعریف و هدفگذاری کرده اند که خود را تنها قدرت مسلط جهان کنند. آنها خود را برتر از همه کشور ها می دانند و شعار

(MAGA) را هم بر همین مبنا و به همین منظور ساخته و پرداخته اند. یعنی آمریکا برترین کشور دنیا بوده و خواهد بود.

خب انقلاب اسلامی ایران بنا به هویت و آرمان برابری انسانها و ملت ها که برگرفته از فرهنگ توحیدی و اسلامی ایران است این آرمان آمریکاییان را که آرمان و هدف شیطنانی است قبول نکرد و برای اولین بار در تاریخ در سال ۱۳۵۷ قیام کرد و این شعار و ایدئولوژی برتری طلبی آمریکاییان را نادیده گرفت و اعلام کرد که همه کشور ها با هم برابرند و می توانند استقلال داشته باشند و مستقل و آزاد زندگی کنند. ایران خواهان برابری و استقلال شد و آمریکا این را برنتابید و تحمل نکرد مبادا کشور های دیگر هم این ایدئولوژی برابری و استقلال را از ایران را یاد بگیرند و آنوقت جلو دزدی و چپاول و توسعه طلبی آمریکا در جهان گرفته شود و آمریکا از اینکه یک کشور عادی و معمولی مانند سایر کشورها بشود ترسید. بنابراین آمریکا همان چیزی را از سایر کشور ها و از جمله ایران می خواست و می خواهد که شیطان از انسانها می خواست (اطاعت و بردگی و بندگی). یعنی آمریکا درست همان چیزی را از ایران و سایر کشورها می خواهد که بر طبق اسلام و قرآن کریم نباید بخواد (نابرابری و تسلط بر دیگران). آسایش دو گیتی تفسیر این دو حرف است - با دوستان مروت با دشمنان عداوت

پوسته و هسته اسلام

هر چیزی را پوسته (ظاهر) و هسته (باطن) یا مغزی هست. پوسته اسلام «آداب و مناسک» و هسته یا مغز آن «عدالت و مهربانی» است. ان الله یامر بالعدل والاحسان. «عدل و مهر» دادنی است گرفتنی نیست.

سوال ۱- آیا می شود مانند گردویی که پوک و بی مغز است، اسلام کسی هم پوک و بی مغز باشد؟
پاسخ ۲- بله این ممکن است. و جالب است بدانیم که گردو از بدو تولد اساساً پوک و بی مغز است. مغز در گردو کم کم شکل می گیرد و به وجود می آید. در اثر کار و تلاش و زحمات فراوانی که باغبان و البته خود گردو انجام می دهند، گردو کم کم مغزدار می شود و پس از آنکه به سن بلوغ و رسیدگی کامل رسید معلوم می شود این گردو مغز دار است یا پوک.

سوال ۲- آیا امکان دارد آداب و مناسک دین طوری اجرا شوند که موجب خراب شدن و فساد مغز دین که

«عدالت و مهربانی» است بشود؟

پاسخ ۲- متأسفانه آری

انتقاد از کانال ۴ تلویزیون

بعضی از مومنان معتقدند که توحید به این معنا نیست که یک استاندارد یگانه و واحدی در زندگی این جهان و آن جهان وجود دارد. زندگی در این جهان حساب و کتاب خودش را دارد و زندگی در آن جهان نیز حساب و کتاب دیگری دارد که هیچ ارتباطی به حساب و کتاب این جهان ندارد. اما بنده بدلائل زیادی و از جمله این فرمایش پیامبر گرامی اسلام که فرموده اند «الدنیا مزرعه الآخرة» اعتقاد دارم که این دنیا و آن دنیا دارای یک حساب و کتاب واحد و دارای یک «استاندارد واحد» و یگانه است و این معنای واقعی توحید هست. کانال چهار تلویزیون در تبیین توحید و رفع این اشکال فکری و اعتقادی باید بیشتر فعالیت کند.

نور خدا و نور (ذهن) انسان (الله نور السماوات و الارض)

انسان مانند ماهی که غرق در آب است. ما غرق در نور (ذهن/عقل) خداوندیم اما با نور خداوند زندگی نمی کنیم، با نور (ذهن/عقل) بسیار محدود خود زندگی می کنیم. این جهان از نور خداوند تشکیل شده و نور خداوند جهان و عناصر زندگی را پدید آورده است. فیلسوفان و حکیمان ایران مانند سهروردی و مولانا تفکر خود را بر این اساس قرار داده و بر این پایه جهان و زندگی انسان را تبیین و تفسیر کرده اند. مولانا خداوند را عقل و ذهن کلی می داند که خود را در انسانها تکثیر کرده و هر انسانی این توانایی را دارد که یک خدای کوچک در

ذهن خود بسازد و زندگی را با آن توسعه دهد. بنابراین هر انسانی شعاعی از نور خداوند را در ذهن خود دارد که زندگی اش را با آن نور مدیریت می کند.

عقل جزئی گاه چیره گه نگون - **عقل کلی** ایمن از ریب المنون

خداوند برای انسان به کوهی بلند می ماند که انسان وقتی رو به کوه از شیب تند صخره های آن بالا می رود و به قله دانایی و توانایی آن نزدیک می شود دیگر نمی تواند از آن پایین بیاید چون باید پشت به کوه کند و پایین بیاید و در شیب تند آن حتماً به دره سقوط می کند. پیامبران و صالحان چنین اند. متصل چون شد دلت با آن خدا - هین بگو مهراش از غیر خدا

انسان مثلث اراده، دانایی و توانایی

وجود انسان دارای سه ضلع اراده، دانایی و توانایی است. این مثلث، امید به داشتن چیزهایی و رسیدن به اهدافی را در ذهن انسان بوجود می آورد و انسان برای بدست آوردن آن چیزها و رسیدن به آن اهداف حرکت خود را آغاز می کند و زندگی شروع می شود. این اراده و این امید در ذهن انسان شکل می گیرد. اما خود ذهن چیست و مدیریت ذهن توسط چه کسی انجام می شود یا باید انجام شود؟ بنظر می رسد خداوند فقط مدیر جسم ماست اما مدیر ذهن ما نیست. ما اگرچه سازنده ذهن خود نیستیم، اما قطعاً مدیر ذهن خود هستیم و یا باید باشیم. ذهن آنقدر در وجود ما اهمیت دارد که اگر ما بتوانیم آن را کنترل کنیم خدای خود می شویم ولی اگر نتوانیم و ذهن ما، ما را کنترل کند ما به شیطان خود تبدیل می شویم. پیامبران همه بر ذهن خود مسلط بوده اند و مدیریت ذهن خود را بطور کامل انجام داده اند ولی مردم عادی عاری از این هنر بوده اند. این معنای واقعی «من عرف نفسه (روحه) فقد عرفه ربه» است. ای برادر تو نه جسم نه اندیشه ای، تو اراده، روح و ریشه (خدا/ژن) ای

این سوال همیشگی من بوده، آیا جان ما در جسم (قلب) ما است یا در ذهن ما؟ چرا وقتی انسان در اثر حادثه به کما می رویم قلب هنوز کار می کند؟ آیا وقتی در اثر حادثه قلب ما از کار می افتد، ممکن است ذهن ما به کارش ادامه دهد؟ آیا زمان همان زندگی است و آیا زندگی همان خداست؟ آیا اگر ما یک قلب مصنوعی برای انسان بگذاریم که مثل ساعت دقیق کار کند و هیچگاه از کار نیفتد می توانیم عمر او را طولانی یا جاویدان کنیم؟

بعضی از روحانیون باورهای دینی خود را طوری بیان و القا می کنند که انگار خداوند استاندارد دوگانه ای بر جهان و زندگی و حیات حاکم کرده است. به عبارتی این دوستان اعتقاد دارند که حساب و کتاب این جهان با حساب و کتاب آن جهان بطور کلی متفاوت است و هیچ نسبت معقولی بین اعمال ما در این جهان و پاداش و عقاب خداوند در آن جهان و آخرت وجود ندارد. این دوستان برای اثبات نظریه خود به بعضی از آیات قرآن کریم هم استناد می کنند و در واقع با این آیات یا با تفسیر خاص خود از این آیات نظریه خود در خصوص دو استاندارد بودن این جهان و آن جهان را اثبات می کنند. بنظر من این آقایان با این نظریه خط بطلانی بر «توحید» که اصل اساسی و مسلم دین اسلام است می کشند و نمی دانند که چه خطای بزرگی را مرتکب می شوند. من حداقل دو بار از آقای شهید ایران شنیدم که به بعضی از سخنرانان تذکر دادند «ماورایی اش نکنید» و منظورشان دو استاندارد (غیرتوحیدی) کردن عقاید آن آقایان بود. (الدنيا مزرعه الآخرة)

حس همدردی؛ پایه اخلاق و عدالت

حس همدردی یکی از ارزشمندترین احساسات انسانی است؛ حسی که به انسان توانایی می دهد خود را جای دیگری بگذارد، رنج و درد او را از دریچه نگاه او ببیند و تا اندازه ای همان احساسی را تجربه کند که او تجربه می کند. انسانی که حس همدردی در او نیرومند است، هنگامی که با انسان ضعیف، محروم یا دردمندی روبرو می شود، نمی تواند نسبت به رنج او بی تفاوت بماند. درد دیگری برای او صرفاً یک واقعیت بیرونی نیست، بلکه به نوعی درد خودش محسوب می شود. از همین رو، تلاش می کند به او کمک کند و تا حد امکان از رنج و

مشکلات او بکاهد. به نظر می‌رسد این احساس در همه انسان‌ها به یک اندازه وجود ندارد. ممکن است در برخی افراد حس همدردی بسیار ضعیف باشد؛ به گونه‌ای که دیدن فقر، محرومیت و رنج دیگران تأثیر چندانی بر آنان نگذارد و انگیزه‌ای برای کمک به آنان در وجودشان ایجاد نکند. چنین افرادی دارای «منیت» هستند و مفاهیمی مانند عدالت، و مهربانی برای آنها مفهومی ندارد. کسی که رنج دیگران را احساس نمی‌کند زندگی را تنها از دریچه منافع شخصی یا منافع گروه خود می‌بیند. در این صورت، افزایش قدرت، ثروت، مالکیت و نفوذ شخصی یا گروهی می‌تواند به هدف اصلی او تبدیل شود؛ حتی اگر رسیدن به این هدف به قیمت محرومیت و رنج دیگران تمام شود. متأسفانه تاریخ گذشته بشر و حتی امروز نمونه‌های فراوانی از چنین رفتارهایی می‌بینیم. بسیاری از دیکتاتوری‌ها و نظام‌های استبدادی هنگامی شکل گرفته یا تداوم یافته‌اند که صاحبان قدرت، انسان‌های تحت سلطه خود را نه به عنوان انسان‌هایی دارای حق و کرامت، بلکه صرفاً به عنوان ابزاری برای حفظ و افزایش قدرت و ثروت خود دیده‌اند. در چنین نظام‌هایی، مردم تحت فشار قرار می‌گیرند و منابع و دارایی‌های آنان در خدمت منافع گروه حاکم قرار می‌گیرد. بنابراین، همدردی را می‌توان یکی از ریشه‌های اخلاق اجتماعی و عدالت دانست. انسان زمانی به عدالت اهمیت جدی می‌دهد که بتواند رنج و محرومیت دیگری را احساس کند و زندگی او را به اندازه زندگی خودش ارزشمند بداند. به جرأت می‌توان گفت یکی از مهم‌ترین تفاوت‌های میان جامعه اسلامی و جامعه استکباری و گرفتار زور و استبداد، همین باشد: در جامعه اسلامی، انسان‌ها درد یکدیگر را می‌بینند و نسبت به آن مسئولیت احساس می‌کنند؛ اما در جامعه‌ای که حس همدردی در آن ضعیف شده است، قدرتمندان می‌توانند رنج ضعیفان را ببینند و همچنان تنها به افزایش قدرت و ثروت خود بیندیشند. از این رو، اگر بخواهیم جامعه‌ای اخلاقی، عادلانه و اسلامی بسازیم، تنها وضع قانون کافی نیست؛ باید حس همدردی با انسان‌ها را نیز در افراد و در فرهنگ جامعه خود تقویت کنیم. زیرا عدالت، هنگامی از یک قانون خشک به یک ارزش انسانی تبدیل می‌شود که انسان بتواند خود را جای دیگری بگذارد و بگوید: «اگر من جای او بودم، چه احساسی داشتم و چه انتظاری از دیگران داشتم؟» فرق ایران با آمریکا این است که ایران قدرت را برای ایجاد جامعه انسانی و جلوگیری از ظلم و فساد می‌خواهد ولی آمریکا و اسرائیل و اساساً غرب قدرت را برای افزایش قدرت و ثروت شخصی می‌خواهند و این همان فرق پیامبران و شیاطین است. پیامبران راهبرد عدالت و مهربانی و آبادانی را دنبال می‌کنند ولی شیاطین راهبرد ظلم و فساد و ویرانی را.

مغز زندگی و زندگی مغزها

مهم‌ترین مسائل زندگی چگونگی برخورداری انسان از مواهب، امکانات و نعمت‌های زندگی است. انسان برای تأمین نیازهای مادی و معنوی خود، نیاز به حفظ سلامت، امنیت، خانواده و دارایی‌هایش دارد و طبیعی است که مالکیت و مدیریت اموال و امکانات شخصی، بخش مهمی از زندگی او را تشکیل دهد. اما مسئله اساسی این است که انسان با این امکانات چه راهبردی را اتخاذ کند؟ آیا راهبرد رقابت را انتخاب کند یا راهبرد رفاقت را؟ از همین‌جا می‌توان تفاوت میان دو نوع مدیریت در زندگی را مشاهده کرد:

۱- زندگی وجدانی (خدایی)

۲- زندگی غیروجدانی (شیطانی)

هرکس بطور طبیعی با یک وجدان و یک شیطان در ذهن زاده می‌شود (امام صادق ع). منتهی از بس انسان کارهای خودخواهانه و غیروجدانی (شیطانی) انجام می‌دهد کم‌کم وجدان منزوی می‌شود و به گوشه‌ای از ذهن پناه می‌برد و ساکت و غیرفعال فقط ناظر کارهای انسان می‌شود. هر دو انسانی که با هم دوست هستند و یا دشمن هستند این ذهن‌های آنهاست که با هم دوست یا دشمن اند. ذهن‌ها نقش خدا و شیطان را در انسانها دارند. اذهان خدایی با هم هیچ اختلافی ندارند و با هم دوست اند. اما ذهن شیطانی یا با یک شیطان دیگر در حال جنگ است یا با یک ذهن خدایی دیگر. مدیریت ذهن و بیدارسازی و فعال‌سازی وجدان در ذهن انسانها در قدیم کار پیامبران و هدف دین بوده ولی امروز که مردم خصوصاً نسل زد تمایلی به دین ندارند معلوم نیست چگونه می‌توان وجدان را در ذهن و قلب و روح این نسل بیدار و فعال کرد.

هرچه بر می خیزد در جهان از ذهن ماست - ذهن هر کس یک شعاع از نور کل یا که خدا است
ذهن ها اگر با هم آشتی کنند - صلح آید در جهان مردمان کی جنگ کنند

ذهن روحانی و ذهن شیطانی

وقتی ما چیزی را بیش از حد دوست داریم و یا صددرصد به آن اطمینان داریم ، ذهنمان را در اختیار آن قرار می دهیم و این یعنی «ایمان». ایمان یعنی واگذاری و «تسلیم» ذهن به چیزی یا مفهومی که آن را دوست داریم و می پذیریم. پس «ایمان» و «عشق» هم معنا و مترادف اند. حافظ می گوید : که «عشق» (ایمان) آسان نمود اول ولی افتاد مشکل ها. مثلاً کاسبی که هر چقدر بابت «گرانفروشی» جریمه می شود باز هم گرانفروشی می کند، به گرانفروشی «ایمان» دارد، «عاشق» گرانفروشی است. یا آن بانوی محترمی که هر چقدر هم نصیحتش بکند که «حجاب» برای زندگی بانوی ایرانی آنهم در ایران لازم و مفید است و هزار جور استدلال کنی باز هم قبول نمی کند، او به بی حجابی «ایمان» دارد. و آن را مغایر با «عفاف» نمی داند. پس «ذهنیت» هرکس عین «ایمان» اوست و جالب است که این «ایمان» در انسانها کار می کند ولی چون «ایمان» ها و «ذهنیت» ها در همه یکسان و مشترک نیست نمی تواند معیاری برای زندگی وحدت آمیز ملت ها باشد. آن چیزی که می تواند معیار زندگی مشترک مسالمت آمیز بین ملت ها باشد و عامل وحدت و اتحاد آنها باشد «عدالت» و «مهربانی» است. و خداوند در قرآن به عدالت و مهربانی فرمان داده است : ان الله یامر بالعدل والاحسان. حضرت علی در پاسخ به کسی که از ایشان می پرسد ، شما چگونه خدایی را که نمی بینی می پرستی ؟ پاسخ می دهند که «من خدایی را که نمی بینم نمی پرستم». و این به این معناست که ایشان تجلیات خدا و نوری که در ذهن و درون ایشان بوده را عین خدا می دانستند که همه در مقابل ایشان حاضر و دیدنی بوده.

مقابله با تهاجم فرهنگی

همانطور که در مقابل تهاجم نظامی ایستادگی نظامی لازم است در مقابل تهاجم فرهنگی و بدپوششی یا بی حجابی نیز ایستادگی فرهنگی لازم است. ولی متأسفانه ما ایستادگی نکردیم و نایستادیم. چرا ؟ چون ضعیف بودیم. بعضی از بانوان و دختران ما در مقابل تهاجم فرهنگی غرب که یک تهاجم فکری و ایدئولوژیک است بجای ایستادگی فرهنگی، پذیرش فرهنگی از خود نشان دادند و تسلیم بدپوششی و بی حجابی غربی در جامعه شدند. لذا ما در این فقره تهاجم بجای اینکه پیروز شویم شکست خوردیم. زمانی ما می توانیم پیروز شویم که از لحاظ فکری و فرهنگی و عقیدتی قوی تر از دشمن باشیم. آیا دختران و بانوان ما بلحاظ فکری و ایدئولوژیک قوی تر از غربیان هستند ؟ نه مسلماً نه. ایستادگی و مقاومت فرهنگی فقط با فکر و عقیده قوی تر ممکن می شود و این قدرت و مقاومت فکری بوجود خواهد آمد مگر با آموزش و نصیحت دختران و بانوان مان. نصیحت کردن هم زمانی اثرگذار و نتیجه بخش خواهد بود که دختران و بانوان محترم ما نصیحت پذیر باشند. نباید از دولت آقای پزشکيان خواست که کار نصیحت دختران و بانوان را هم او انجام دهد. بلکه وزارت ارشاد اسلامی کارش کنترل فرهنگی و مراعات خطوط قرمز محصولات تولیدی سازمان های فرهنگی کشور است. اما نصیحت افراد و آحاد مردم کار دولت نیست. اگر لازم به نصیحت افراد و آموزش باشد، کار دولت نیست، کار سازمان تبلیغات اسلامی و حوزه های علمیه کشور و مراکز علوم دینی است.

وجدان سازی و صالح شدن

اصل دین ای بنده صالح سازی است - دوزخ است ذهنی کان ناصالح است
همانطور که انسان با مطالعه علوم فیزیکی و شیمیایی می تواند مهندس یا دکتر و دانشمند و متخصص آن علم بشود با دینداری نیز می تواند فرآیند مدیریت سیاسی و اخلاقی را یاد بگیرد و با تمرین و ممارست و تقوا فرآیند صالح شدن را طی کند. دین ، بین سه گزینه (بد بودن، بد نبودن و خوب بودن) بد نبودن (عدالت) و خوب (صالح) بودن یا خوب شدن را توصیه می کند. عدالت، دین حداقلی (کف دین) و صالح شدن تکامل

انسانیت است. به عبارت دیگر دینداری یعنی بهتر شدن، یعنی صالح شدن. ان الله یامر بالعدل والاحسان. همینجا این نکته را یادآور شوم که حکمرانی و مدیریت دیگران و امر به معروف و نهی از منکر کردن دیگران وظیفه و تکلیف صالحان است نه غیر صالحان. بنابراین تا کسی کاملاً صالح نشده حق حکمرانی و مدیریت بر دیگران را ندارد.

اولین بار در تاریخ تحت عنوان «دین» توسط پیامبران برای بهتر زندگی کردن انسانها ابداع شده است. ادیان به مرور که مردم با آن زندگی کرده و امورات خود را با آن ساماندهی و مدیریت کرده اند در اثر گذشت زمان تغییر می کرده و از هدف اصلی صالح شدن منحرف و دور شده است. مردم هر دوره از تاریخ به فراخور دوران و متناسب با عقل و علم و تجربه زمان خود مفاد و دستورات دینی را خودشان تغییر داده و بروزرسانی می کردند. بزرگان و سران قبیله ها آن را به نفع قوم و قبیله خود دستکاری می کردند و از خاصیت عادلانه بودن و ضد ظلم بودن و شیوه صالح شدن انسانها بتدریج کم می شد. اما پیامبران روشنفکر و داناتری بوجود می آمدند که به آنها پیامبران الهی و اولوالعزم گفته شده است. پیامبران اولوالعزم معروف در تاریخ مانند نوح و ابراهیم و موسی علیه سلاطین ظالم زمان خود قیام کرده اند. آخرین آنها حضرت محمد ص بوده که دین خود را بنام اسلام معرفی کرد و جزئیات دین یا شیوه «وجدان سازی» و صالح شدن خود را در کتابی بنام «قرآن» معرفی کرده که هنوز هم کارآمد و در میان مسلمانان کاربرد دارد.

بعد از اسلام در اروپا دانشمندان نوعی از «وجدان سازی» اجتماعی را اختراع کردند که تحت دو عنوان مکتب سیاسی «لیبرالیسم» و «سوسیالیسم» شناخته شده و در این مکاتب نامی از «خدا» و «پیامبر الهی» آورده نشده و به همین دلیل به این مکاتب، مکاتب مدرن و غیر الهی و یا «سکولار» گفته می شود. سعدی ره اما دین و وجدان سازی را اساساً برای ارتباط وجدانی مردم با هم و خدمت رسانی به یکدیگر (مدیریت وجدانی) تعبیر و تفسیر کرده است. (عبادت بجز خدمت خلق نیست). منیت، غرور، تکبر و خودخواهی (لیبرالیسم) بدترین و سخت ترین درد انسانهاست که درمان آن جز با «وجدان سازی» و خدمت به جامعه (سوسیالیسم) درمان نمی شود که برای متکبر مثل مردن است. مولانا در این زمینه می گوید : دردی است غیر مردن کان را دوا نباشد - پس من چگونه گویم کاین درد را دوا کن

دو راهبرد اصلی در مدیریت زندگی

انسانها در طول تاریخ زندگی را از دو دیدگاه متفاوت دیده و تجربه کرده اند. معنویت و سکولاریسم و همیشه این دو دیدگاه و دو گروه با هم درگیر بوده اند. گروه سکولار که زندگی را مادی و اقتصادی و بقول خودشان واقعی می بینند و گروه مقابل که در ورای ظاهر مادی و اقتصادی جهان یک معنویت و زیبایی را جستجو کرده و می بینند. سکولارها و واقعگرا ها به گروه مقابل (معنوی ها) لقب «ذهنی»، «ذهنگرا و خداپاوار و نظایر آن را داده و با آنها مخالفت و تقابل کرده اند. بدین ترتیب دو شیوه مدیریتی در جهان شکل گرفته است :

۱- مدیریت خودخواهانه (مستکبرانه) و سکولار : انسان در درجه نخست به منافع شخصی خود می اندیشد و دیگران را بیشتر رقیب یا وسیله ای برای رسیدن به اهداف خود می بیند. این نوع نگاه به زندگی در عرف سیاسی جهان به مدیریت لیبرالیستی یا منیت شناخته می شود.

۲- مدیریت وجدانی (خدایی) و معنوی : اما اگر انسان خود را بخشی از یک مجموعه بزرگ انسانی و آفرینشی بنام «خلق» بداند و تلاش کند که در کنار تأمین نیازهای خود، خیر و سعادت جامعه و خلق خدا را نیز دنبال کند.

غریبان اغلب راهبرد واقعگرای اقتصادی و سکولاریسم را دنبال کرده اما شرقیان، مسلمانان و ایرانیان راهبرد معنوی و خداگرایی را دنبال کرده اند. غریبان البته با این راهبرد توانسته اند اغلب ممالک شرقی و مسلمانان را حداقل یک دوره استعمار و استثمار کنند. بعد از جنگ جهانی دوم غریبان یعنی اروپاییان و انگلیس و آمریکا، کشور «اسرائیل» را به منظور بلعیدن تدریجی شرق و مسلمانان و ایرانیان ایجاد کردند و شروع به بلعیدن تدریجی شرق کردند.

روند رشد انسان در بستر تاریخ

در تاریخ ادیان، بارها شنیده و خوانده ایم که فاصله گرفتن جامعه از عدالت و مردم دوستی (وجدان) زمینه‌ساز ظلم، فساد، تبعیض و فروپاشی اجتماعی شده است. پیامبران الهی همواره در برابر چنین انحرافات ایستاده و انسان‌ها را به توحید، عدالت، اخلاق، مردم دوستی و «وجدان» دعوت کرده‌اند.

حضرت موسی(ع) مردم خود را به رهایی از بندگی انسان‌ها و حرکت در مسیر خداپرستی، عدالت و مردم‌دوستی «وجدان» دعوت کرد. پس از آن نیز حضرت عیسی(ع) با تأکید بر محبت، اخلاق و پاکی، در برابر انحرافات جامعه زمان خود ایستاد. سرانجام پیامبر اسلام، حضرت محمد(ص)، با دعوت به توحید، عدالت، برادری و مسئولیت اجتماعی، تحول بزرگی در جامعه عربستان و سپس در بخش بزرگی از جهان ایجاد کرد و «زندگی اسلامی» را رواج داد.

اسلام تلاش کرد جامعه‌ای بسازد که در آن انسان‌ها، با وجود تفاوت‌های فردی و اقتصادی، اعضای یک پیکر اجتماعی باشند و در برابر یکدیگر مسئولیت داشته باشند. برادری میان مسلمانان، کاهش بسیاری از تبعیض‌های اجتماعی، گسترش دانش و شکل‌گیری تمدن علمی و فرهنگی اسلامی از جمله پیامدهای مهم این تحول تاریخی بود.

البته تاریخ اسلام نیز مانند تاریخ سایر تمدن‌ها، فراز و نشیب‌های فراوان داشته است و نباید همه دوره‌های تاریخی مسلمانان را یکسان و آرمانی تصور کرد. هرگاه مسلمانان از عدالت، وجدان و مسئولیت اجتماعی فاصله گرفتند، مشکلات و انحطاط نیز پدیدار شد. جوامع اروپایی نیز در دوره‌هایی گرفتار استبداد سیاسی، فقر، تبعیض و سلطه نهادهای دینی و سیاسی خود شدند. نارضایتی‌های اجتماعی و فکری سرانجام زمینه‌ساز تحولاتی مانند رنسانس و انقلاب فرانسه شد و ساختارهای سیاسی و اجتماعی جدیدی را به وجود آورد. از این تجربه تاریخی می‌توان آموخت که آنچه جامعه را پایدار می‌کند، عدالت، اخلاق، وجدان، عقلانیت، آزادی مسئولانه و احترام به کرامت انسان است.

از خوددوستی تا خلق دوستی

الله ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور

در ایران اسلامی اولویت با توسعه اخلاقی جامعه است و توسعه اقتصادی در اولویت دوم قرار دارد. برعکس سایر کشورها که اولویت با توسعه اقتصادی است و توسعه اخلاقی اصلاً در دستور کارشان نیست.

کودکان بدژن و بدسگال بزرگ می‌شوند اما همچنان خودخواه باقی می‌مانند و هیچگاه عاقل و خردمند نمی‌شوند. این کودکان سالداری مثل ترامپ اگر پولدار و یا قدرتمند شوند به همان رفتار کودکان خود ادامه می‌دهند و دنیا را به آتش می‌کشند. آیا می‌شود از پولدار شدن کودکان بدژن و یا قدرتمند شدن کله پوکانی مثل ترامپ جلوگیری کرد؟ در نظام لیبرالیستی آمریکا این ممکن نیست. اما در نظام‌های با مدیریت مثبت (دینی و یا

سوسیالیستی) ممکن است. تربیت نااهل (بدژن) را چون گردکان بر گنبد است (سعدی) بدژن = بدسگال رشد روانی و اخلاقی انسان را می‌توان نوعی حرکت تدریجی و هجرت از «من» و خوددوستی (لیبرالیسم) به سوی «ما» و خلق دوستی (سوسیالیسم) یعنی از «خود» به سوی «خلق» دانست. این مسیر مهاجرتی را می‌توان در شش مرحله تصور کرد:

خوددوستی: انسان بیشتر به نیازها و منافع شخصی خود توجه دارد. (لیبرالیسم)

خانواده‌دوستی: دایره محبت و مسئولیت او گسترش می‌یابد و خانواده را نیز در بر می‌گیرد.

طایفه و گروه‌دوستی: انسان خود را عضو یک اجتماع بزرگتر می‌بیند و نسبت به آن احساس مسئولیت می‌کند.

میهن‌دوستی: منافع شخصی و گروهی خود را در چارچوب منافع ملت و کشور قرار می‌دهد. (ناسیونالیست)

خلق دوستی: مرزهای قومی، ملی و جغرافیایی را پشت سر می‌گذارد و سعادت همه انسان‌ها را ارزشمند می‌داند. (سوسیالیست)

خدادوستی: انسان همه این مراحل را در افقی توحیدی معنا می‌کند و خود را در برابر خداوند و همه آفریدگان او مسئول می‌بیند. (صالحان)

این مراحل لزوماً به معنای کنار گذاشتن مرحله پیشین نیست. انسان می‌تواند خود و خانواده و میهنش را دوست داشته باشد، اما این محبت نباید به دشمنی با دیگران تبدیل شود. میهن‌دوستی هنگامی ارزشمند است که به ملت‌ستیزی و تحقیر ملت‌های دیگر نینجامد؛ و دین‌دوستی هنگامی ارزشمند است که به نفرت از پیروان ادیان دیگر تبدیل نشود.

مشکل زمانی آغاز می‌شود که انسان در یکی از این مراحل متوقف شود یا آن را به افراط بکشد. خوددوستی افراطی می‌تواند به خودپرستی و ظلم به دیگران منجر شود؛ طایفه‌گرایی می‌تواند به تعصب و دشمنی با دیگران بینجامد؛ ملی‌گرایی افراطی می‌تواند ملت‌ها را در برابر یکدیگر قرار دهد؛ و حتی دین‌داری افراطی، اگر از اخلاق و عدالت جدا شود، ممکن است به تعصب و خشونت منتهی شود. بنابراین، رشد واقعی انسان در گسترش تدریجی دایره محبت و مسئولیت است: از خود به خانواده، از خانواده به جامعه، از جامعه به میهن، از میهن به همه انسان‌ها و سرانجام از همه این‌ها به خداوند. همه این مراحل را باید «**هنر مدیریت ذهن**» یا «**هدایت**» دانست که نیاز به توانمندی‌های خاصی دارد. مثلاً در نماز جمعه این هفته گفتند ما در ایران دو مسئله مهم در جامعه داریم یکی مسئله گرانی است و یکی هم مسئله حجاب. مسئله حجاب اگر راه حلی داشته باشد فقط با **مدیریت ذهن** یا «**هدایت**» و از طریق نصیحت کردن ممکن است. با بگیر و ببند حل نمی‌شود. اما مسئله گرانی با نصیحت و **هدایت** «**مدیریت ذهن دیگران**» حل نمی‌شود. نیاز به کار قانونی و اجرای دولتی دارد. یعنی فقط با بگیر و ببند جواب می‌دهد. بیا بید یک تقسیم کار کنیم. مسئله حجاب را که کنترل و مدیریت ذهن دیگران «**هدایت**» است به حوزه های علمیه واگذار شود و مسئله گرانی به دولت سپرده شود که ابزارش را دارد.

ارزیابی مدیران کشور

اینکه رییس دولت (آقای پزشکیان) دل خوشی از ساختار مدیریتی کشور ندارد و گاهی بی پروا از مدیران خود گله می‌کند دلایلش را باید در غیروجدانی (غیردینی) بودن ساختار دولت دانست که از زمان رژیم پهلوی برای ایران باقیمانده و متأسفانه انقلاب هم نتوانست این ساختار خود دوستی (لیبرالیستی) را تغییر دهد و اصلاح کند. و تا ساختار مدیریتی دولت اصلاح نشود و از حالت غیروجدانی و روزمرگی و باری به هر جهت خارج نشود و به یک ساختار منسجم و راهبردی و **وجدانی (خلق دوستی)** اصلاح نشود مدیریت کشور همچنان ناکارآمد خواهد ماند و در کاهش تورم همچنان ناموفق خواهد بود. ما باید بتوانیم مدیران خود را با توجه به معیار «**خلق دوستی**» و «**وجدان**» ارزیابی و درجه بندی کنیم. در این درجه بندی مدیر خوددوست و متکبر کمترین ارزش «**وجدان خواب**» و مدیر «**صالح**» بالاترین ارزش «**وجدان ۲۰**» را دارد بشرح زیر.

۱- **خوددوست** : وجدان خواب : تکبر و منیت ۲۰

۲- **خانواده دوست** : وجدان ۵ : تکبر و منیت ۱۵

۳- **حزب و طایفه دوست** : وجدان ۱۰ : تکبر و منیت ۱۰

۴- **میهن دوست** : وجدان ۱۵ : تکبر و منیت ۵

۵- **خلق دوست** : وجدان ۲۰ : تکبر و منیت صفر : **صالح**

این ارزیابی ها تنها بر اساس عملکرد مدیران انجام می‌شود، نه فعالیت های غیراجرایی که ممکن است از روی ریاکاری و خودپری انجام شود. لذا در راهبرد توسعه کشور و اولویت بندی بین توسعه اخلاقی و توسعه اقتصادی، اولویت با توسعه اخلاقی و رفاه عمومی مردم است.

استن این دولت ای جان «**خودپر**» است - «**خوددوری**» دور از عدل ویرانگر است
خوددوری = یکجانبه گرایی، تکبر و منیت (لیبرالیسم)

[Http://iran.somee.com/dinx/vejdan.pdf](http://iran.somee.com/dinx/vejdan.pdf)